

❖ نقد و بررسی فرهادنامه عارف اردبیلی ❖ ❖ و مقایسه آن با خسرو و شیرین نظامی ❖

□ دکتر نجف جوکار □

دانشگاه شیراز

حکیم نظامی گنجوی یکی از شعرای گرانمایه زبان فارسی است که از دیرباز در ردیف پیش کسوتان ادب غنایی قرار دارد. مثنویهای پرماجرایی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر و... هر کدام به نوبه خود چون گوهری تابناک بر پیشانی ادب این مرز و بوم می درخشد، زیبایی و لطف سخن، شور آفرینیهای پر جذبه داستانها، به گزینی واژه‌ها و خوش آهنگی ترکیب کلمات و پیوند ساحرانه عشق و حکمت در مفاهیم تو در توی این آثار چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کند. اما اگر بخواهیم از میان پنج گنج نظامی یکی را برکشیم و شاهکار نظامی شیرینکار را در آن آینه شفافتر بنگریم، هر چند انتخابی بس دشوار می‌نماید اما دل به سوی خسرو و شیرین متمایل می‌شود. زیباییهای این اثر جاودانه به گونه‌ای است که دهها تن از شعرای خوش ذوق را به دنبال خود کشانده و به تقلید وا داشته است.

یکی از مقلدین نظامی، عارف اردبیلی^(۱) (۷۷۱ وفات) است که در قرن هشتم به تقلید از خسرو و شیرین پیر گنجه «فرهاد نامه» را به نظم آورده است. هر چند عارف، جامه تقلید را برانزده خود نمی‌بیند و ذهن و ضمیر خود را وامدار غیب می‌داند و می‌گوید:

که از غییم رسد هر دم خراجی

مرا نبود به تضمین احتیاجی

کسی کز ملک جان آید خراجش به چیز کس نباشد احتیاجش (۲)
 اما به شرحی که گفته خواهد شد، چارچوب کلی داستان و فضاسازی آن عاریتی است.

در مقدمه فرهاد نامه، چنین وانمود می‌شود که عارف در سفر خود به شروان ضمن ملاقات با یکی از «خلفهای فرهاد» کتابی درباره سرگذشت فرهاد نزد وی دیده است و همین کتاب اساس داستان فرهاد نامه قرار گرفته است.

در آن موضع که دایم باد آباد
 جوانی سنگبر استاد ماهر
 یکی دیدم ز فرزندان فرهاد
 فنون علم خود را کرده ظاهر
 ازو تا کوهکن قومش سراسر
 به استادی ز یکدیگر فروتر
 اگر هشیار می‌گشتی و گرمست
 کتابی داشتی پیوسته در دست (۳)
 برای بررسی همانندیا و تفاوت‌های دو داستان و ارزیابی سنجیده‌تر، چاره‌ای جز آوردن خلاصه داستان فرهاد نامه نیست.

بطور کلی، داستان در دو بخش به نظم آمده است:
 الف - داستان عشق فرهاد و گلستان.

ب - فرهاد و شیرین. بخش دوم پس از مرگ گلستان آغاز می‌شود.

معرفی فرهاد:

به چین وقتی مگر عادت چنین بود
 که آن کو پادشاه ملک چین بود
 چو دولت بر سر تختش نشاندی
 سپاهش سربسز فغفور خواندی
 شه و شهزاده چین بود فرهاد
 به مردی رستم آیین بود فرهاد (۴)
 فرهاد مانند دیگر شاهزادگان، در انواع فنون سرآمد بود و برجسته ترین هنروی
 خط و نقاشی بود.

... چو فرهاد از خط خوش بهره ور بود
 به چین در نقش پردازی سمر بود (۵)
 خط چینی به غایت خوش نوشتی
 به تیزی گرم چون آتش نوشتی
 به شاگردان چنین فرمود استاد
 که در نقاشی استاد است فرهاد (۶)
 فرهاد در چین به ساخت نگارخانه‌ای برای خود مشغول می‌شود و برای نقاشی
 دیوارهای نگارخانه از نقاشان زبردست چینی و غیر چینی دعوت می‌کند.

بیاوردند نقاشان چین را بیسی پیر و جوانان گزین را (۷)
در همان ایام، فردی بنام «شاوور» که در نگارگری سرآمد بود از ابخاز به چین
آمده بود. او را نیز برای نقاشی نگارخانه بکار گرفتند.

در آن ایام شاوور سرافراز به چین افتاده بود از ملک ابخاز
ز عشق نقش مانی مرد آگاه نیندیشیده بود از سختی راه
ز شاگردان و استادان فغفور سرآمد بود شیرین کار شاوور
بدو نیز آن زمان کاری سپردند سپردنش از آن وجهی که بردند (۸)
شاوور ضمن نگارگری خود، پیکر دختری ابخازی بنام گلستان را که پدرش
سنگتراش بود، بر دیوار نگارخانه نقاشی کرد. فرهاد با دیدن تصویر، بر گلستان
عاشق می شود. و از شاوور جویای گلستان می شود.

چو شد پرداخته نقش نگارین ز خوبان روضه شد بتخانه چین (۹)
چو مجلس گرم شد استاد را خواند وزان دیر مسیحایی سخن راند
بپرسیدش که این نقش کجائست که با دل همچو جانش آشنائی است (۱۰)
با توضیح شاوور درباره دیر و گلستان، اشتیاق فرهاد صد چندان می شود.
ز گفتار خوش شاوور دمساز دل شه گرم شد بر دیر ابخار (۱۱)
در همین روزها، فغفور چین (پدر فرهاد) بیمار می شود و سرانجام از دنیا
می رود. (۱۲)

فغفور برادری داشت بنام زردگبر که از مخالفین حکومت وی بود و هنگام مرگ
فغفور، در زندان بسر می برد. پس از مرگ فغفور، از زندان آزاد شد و تاج و تخت
فغفور را تصاحب نمود. بزرگان و درباریان نیز با سکوت خود وی را یاری نمودند و
عملاً فرهاد را در دستیابی به حکومت موروثی پدر تنها گذاشتند.

بسرادر داشت خسرو زرد گبری بکین داری و تندی چون هژبری
ز بسن بی رایبی آن گبر بی راه چو دیوش داشتی فغفور در چاه
... ز تقدیر خدا آن دیو ناگاه ز چاه آمد برون و رفت برگاه (۱۳)
بزرگان از سپهداران و دستور ز فراش و ز باورچی و گنجور
همه گشتند روگردان ز فرهاد فلکشان حق نعمت برد از پیاد (۱۴)
فرهاد که از جانشینی و تاج و تخت پدر نومید شده بود بهمراه شاوور و غلام

خود بنام مقبل، به عشق دختر ابخازی راهی ابخازستان شد. وقتی که زردگیر، عمومی فرهاد از فرار وی مطلع شد، لشکری در پی او روانه کرد. لشکر زردگیر، پس از یکماه راه پیمودن به شهری رسید که داماد فغفور در آنجا حکومت داشت و بدلیل بعد مسافت از مرگ فغفور بی خبر مانده بود. داماد فغفور، با دیدن لشکر زردگیر، پی برد که فغفور از دنیا رفته و برادرش حکومت را بدست گرفته است و نیز پنداشت که فرهاد کشته شده است و این لشکرکشی برای شکست وی می باشد. در پی این گمان، سپاه خود را آماده جنگ نمود و با یک شبیخون، لشکر زردگیر را غافلگیر کرد و پس از جنگ و پیکار دو فرزند زردگیر را به اسارت گرفت. (۱۵)

چو فرهاد از حرم سوی سفر شد عم و عمزادگانش را خبر شد (۱۶)
در این حال فرهاد و شاوور به ابخاز می رسند و به دیدار شاه ابخاز می روند و در مجلس بزم شاه شرکت می کنند:

شه ابخاز آگه شد که شاوور	بدان نزدیکی آمد از ره دور
بغایت شد ازین گفتار خرم	که شاوور از قدیمان بود همدم
بفرمودش طلب کردن به اعزاز	ز بهرش کرد بزم خسروی ساز
روان شد سوی شه فرهاد را برد	هم از تنسوق انواع ره آورد
... شهنشه طلعت فرهاد را دید	به آیین بزرگانش بپرسید (۱۷)

در ابخاز، استاد سنگتراشی بود که همسرش با شاوور نسبت خویشی داشت، و در واقع تصویر زیبارویی که فرهاد را از چین به ابخاز کشانده بود متعلق به دختر این استاد بود.

در آندم بود استادی در ابخاز	عمارت ساز مرد کار پرداز (۱۸)
... همانا داشت از ایام پیشی	زن استاد با شاوور خویشی
... در آن دیری که درچین ساخت شاوور	بتی را ساخت نزد مریم از دور
که عاشق شد بر او فرهاد مسکین	ز بهر او برید از خطه چین
مر این استاد آن زن را پدر بود	بدین اقبال و دولت تاجور بود (۱۹)

در نگاه اول گلستان، دختر سنگتراش و فرهاد دلباخته یکدیگر شدند.

چو بستند از گلستان جام فرهاد نه می بود آتشی در جانش افتاد
چنان آن جام می در وی اثر کرد که از هر دو جهانش بی خبر کرد

کسی کز دست جانان می‌کند نوش کند هر دو جهان بی شک فراموش (۲۰)
 بر سر راه وصال فرهاد و گلستان مشکل چندانی نیست، مادر گلستان، در پاسخ
 شاورز که به پایمردی عشق این دو دل‌داده برخاسته است می‌گوید: داماد باید
 همچون پدر گلستان، سنگتراشی زبردست باشد.

دگر ره گفت زن را ای گرامی	که داری شهرتی در نیکنامی
حدیثی با تو می‌گویم ز دختر	به فرصت یاد کن آن را به شوهر
مر این نوخاسته برنای چینی	که او را همنشین بنده بینی
برتبت پایه قدرش بلند است	ز هر دانش که بینی بهره‌مند است
همی خواهم که داماد تو باشد	ز شاگردان استاد تو باشد (۲۱)

و اما پاسخ مادر گلستان:

چو گفت این با زن استاد، شاورز	از آن رشک پری و غیرت حور
بزیر لب تبسم کرد و پس گفت	که تا غایت ندارد دخترم جفت
بسی کس خواستاراند او را	جهانی دوستدارانند او را
ولی استاد این را کرد پایند	به عیسی و به مریم خورده سوگند
که آن کس باشدم فرخنده داماد	که باشد همچو من در کار استاد
ز من دختر در آن ساعت ستاند	که کار سنگ را چون من بداند (۲۲)

فرهاد با پذیرش شرط استاد سنگتراش با وی به کوه می‌رود و در آنجا علاوه بر
 پیکر تراشی به ساختن تصویر گلستان بر سنگ مشغول می‌شود.

به سرگار و قلم شهزاده چین	خیال انگیخت از نقش نگارین
خیال گلستان بر سنگ بنگاشت	بدان صورت که دایم در نظر داشت (۲۳)

فرهاد پس از کشیدن نقش گلستان، از پدر وی می‌خواهد که برایش خانه‌ای در
 باغ بسازد، پدر نیز می‌پذیرد و خانه را می‌سازد و ساختن طاق آن را به فرهاد واگذار
 می‌کند.

پس از پایان کار، شاه ابخاز بدیدن خانه و بویژه طاق زیبای آن می‌آید و پس از
 مشاهده نقش و نگار زیبای طاق به پدر گلستان دستور می‌دهد که دختر را به فرهاد
 دهد.

چو شاهنشاه ابخاز آن هنر دید ز سنگی آن همه رخشان گهر دید (۲۴)

... سوی استاد قاصد را فرستاد که با دختر گراید پیش فرهاد
بدان قولی که با فرهاد کردست نهد در دست فرهادش همی دست (۲۵)
همزمان با عروسی فرهاد و گلستان، دختری را نیز به شاوور و کیز گلستان را هم
به مقبل غلام فرهاد می دهند.

در آن مدت که بود آوازه سور بتی را خواستند از بهر شاوور
... گلستان را کنیزی بود گلچهر که نامش بنده بودی از ره مهر
مران را نیز بنداز دل گشادند به مقبل بنده فرهاد دادند (۲۶)

پس از عروسی فرهاد، رقیبی در صدد شکستن بازار وصال بر می آید و معشوقه
فرهاد را خواهان می شود. وی، یکی از شاگردان پدر گلستان می باشد که از پیش دل
در گرو گلستان داشت، غیرت عشق، وی را مجال نمی دهد و ناچار کمر به کشتن
فرهاد می بندد. و در پیشه ای که فرهاد به عیش و نوش مشغول است کمین می کند و
از پشت خنجری به فرهاد می زند اما بخت با فرهاد یار است و جان سالم بدر می برد
و با دستان خود گلوی رقیب را می فشرد و او را از سر راه بر می دارد.

در پایان بخش اول داستان، خبر ورود شاوور به ابخاز به هرمن ساسانی می رسد
و وی را به مداین احضار می کند. شاوور به مداین می رود و در آنجا، مدتی به نقاشی
می پردازد و پس از آشنایی با خسرو پرویز، دوباره به ابخاز بر می گردد و شیرین،
دختر پادشاه ابخاز را برای خسرو پرویز خواستگاری می کند. و سرانجام، بخش اول
داستان، با مرگ گلستان، همسر فرهاد به هنگام وضع حمل پایان می یابد.

در آن مدت که مه حمل بنهاد به تلخی جان شیرین داد بر باد (۲۷)

بخش دوم:

پس از مرگ گلستان، فرهاد مانند راهبان لباسی تیره به تن می کند و در دیری به
عبادت مشغول می گردد اما وقتی که مهین بانو از بردع به ابخاز آمد، به دیدار فرهاد
می شتابد، و او را در مرگ گلستان دلداری می دهد و از دیر عبادت، به مجلس بزم
دعوت می نماید. شاوور که فرستاده خسرو پرویز می باشد، علاوه بر خواستگاری از
شیرین برای خسرو، زمینه دیدار فرهاد و شیرین را نیز فراهم می کند.

پس از دیدار و شادخواری فرهاد به درخواست شیرین، حوضخانه‌ای برای قصر وی می‌سازد و در همین حال مهین بانو از دنیا می‌رود و شیرین جای وی را می‌گیرد. هر چند یکی از سرهنگان مهین بانو، شیرین را خواستگاری کرده بود، اما مهین بانو، تا زمان حیات خود از بیم خسرو پرویز، به درخواست وی پاسخ رد داده بود بنابراین پس از مرگ مهین بانو، آن سرهنگ مجدداً به فکر چاره افتاد و این بار تصمیم گرفت که شیرین را برباید. اما شیرین که خود نیز چندان تمایلی به آن سرهنگ نداشت. بمحض اطلاع از تصمیم سرهنگ، شبانه راهی دشت مغان شد و از آنجا بسوی قصر شیرین حرکت کرد.

جدایی شیرین از فرهاد، وی را بر آن داشت که شاوور را به دنبال فرهاد بفرستد. شاوور برای رهایی از سوء ظن خسرو پرویز، پیشنهاد می‌کند که فرهاد را به بهانه ساختن جوی شیر به قصر شیرین بیاورد و شیرین نیز با این سخن همداستان می‌شود. شیرین هر روز به بهانه دیدن جوی شیر بدیدار فرهاد می‌رود و پس از پایان کار نیز با هم به شکار می‌روند.

وقتی که خبر عشق فرهاد و شیرین، به خسرو پرویز می‌رسد، وی قاصدی می‌فرستد و فرهاد را به مداین می‌طلبد.

در آن ایام ضرب تیر فرهاد	زیان سان در همه افواه افتاده (۲۸)
... سخنها را یکی کردند باده	که تا ره یافت در گوش شه‌نشه
حدیث آن کمانکش روز نخجیر	به گوش شه رسانیدند چون تیر
... بسرعت در زمان قاصد فرستاد	بسوی قصر شیرین بهر فرهاد (۲۹)

در اینجا شاوور برای رهایی فرهاد چاره‌ای می‌اندیشد و در نزد خسرو پرویز وانمود می‌کند که فرهاد پس از مرگ گلستان، از شدت اندوه دچار جنون گردیده است. اما خسرو پرویز، پس از گفتگو با فرهاد در می‌یابد که فرهاد دل‌باخته شیرین است.

چو خسرو دید روی زرد او را	گه گفتار آه سرد او را
یقینش گشت کو شیرین پرست است	ز جام عشق او یکباره مست است
... سؤالش کرد از مهر گلستان	عیان شد مهر شیرینش به دستان (۳۰)

هنگامی که خسرو سرگرم سخن گفتن با شاوور است، مریم متوجه سخنان

پنهانی آنها می‌گردد رشک زنانه‌اش نسبت به عشق شیرین به جوش می‌آید و خشمگین می‌شود.

دگر باره سخن آغاز کردند حکایت‌های شیرین ساز کردند
 بزیر چشم مریم حال دیدی نهانی راز را یک یک شنیدی
 چو از حد رفت گفتار شه‌نشا بجوش آمد و بس غیرت دل ماه (۳۱)

خسرو پرویز که مریم دختر قیصر روم را به همسری برگزیده است، تا بتواند از سپاهیان رومی، برای دفع بهرام چوبین بهره برد، اکنون بیم آن دارد که روابط عاشقانه وی با شیرین موجب خشم مریم گردد و در سرانجام حمایت سپاه روم را از دست بدهد.

در اینجا چاره اندیشی سیاسی، بر عشق چیره میشود و خسرو پرویز در برابر مریم زبان به عذر می‌گشاید. و برای اینکه عملاً ثابت کند که عشق شیرین را از سر نهاده است، به پیشنهاد بزرگمهر شیرین را به فرهاد وا می‌گذارد.

چو مریم آنچنان تندید با او بنرمی خواست خسرو عذر بانو
 نبود آنوقت شه را هیچ لشکر سپاهش رومیان بودند یکسر
 ز مریم داشت آندم پشتگرمی سخن با او نگفتی جز به نرمی
 ... چو خسرو دید کان مه روی برتافت برفتن سوی قیصر تیز بشتافت
 بزرگ امید را در پیش خود خواند ز حال ماهرو با او سخن راند (۳۲)
 ... بزرگ امید چون بشنود گفتار ز گفت او پریشان شد به یک بار
 ز جا برخاست شه را گفت برخیز برای عذرخواهی کن زبان تیز
 روان شد شاه با دستور همدم برای عذرخواهی پیش مریم (۳۳)
 ... ز صدق دل بر این افکند بنیاد که شیرین را دهد خسرو به فرهاد
 نیاید نام شیرین بر زبانش دل از وی برکنند گر هست جانش (۳۴)

خسرو به این شرط شیرین را به فرهاد داد که فرهاد در کوه بیستون راهی بسازد فرهاد نیز برای انجام تعهد تیشه برداشت و راهی بیستون شد، و در آنجا به کندن کوه مشغول گشت و علاوه بر آن، ساختن طاقی را نیز آغاز نمود. در همین حال، شیرین به شکار رفت و از آنجا به دیدار فرهاد شتافت. این دو دل‌داده در بیستون به عیش نشستند، در آن حال «گری» نامی که از باجگیران راه کوهستان بود، آن حال را

مشاهده کرد و فرهاد، برای اینکه گری به کسی خبر نبرد، او را از طاق به زمین افکند و کشت، مادرگری، پس از چندی به دیدار فرهاد آمد و زهری در کوزه آب ریخت و به او داد و فرهاد را کشت.

بخش دوم داستان با مرگ فرهاد و عزاداری و ماتم شیرین و شاوور به پایان می‌رسد.

همانطور که گفته شد عارف اردبیلی، مدعی است که از تضمین سخن دیگران بی‌نیاز است و خراجش را از ملک جان^(۳۵) می‌گیرد و نیز، چنین وانمود می‌کند که در شروان کتابی^(۳۶) در دست یکی از نوادگان فرهاد دیده و آن را اساس نظم فرهاد نامه قرار داده است، اما با نگاهی گذرا به حوادث داستان و شیوه تنظیم و فضا سازی آن به تقلیدی بودن اثر، می‌توان پی برد.

شباهتهای دو داستان:

در اینجا برای ارزیابی و سنجش دقیقتر مشابهتها در فرهاد نامه عارف و خسرو شیرین نظامی مواردی مورد بحث قرار می‌گیرد:

۱- عارف اردبیلی، فرهاد، قهرمان اصلی داستان خود را بعنوان شاهزاده‌ای چینی ترسیم می‌کند تا در مقایسه با منظومه نظامی، همسنگ خسرو پرویز قرار گیرد.

۲- شاوور در فرهاد نامه، همان نقشی را ایفا می‌کند که شاپور در خسرو و شیرین.

۳- شیرین و گلستان، هر دو مربوط به یک سرزمین می‌باشند.

۴- فرهاد، در فرهاد نامه، قصد جانشینی پدر را دارد اما پس از مرگ پدر، زرد گبر عمومی وی حکومت را تصاحب می‌کند و فرهاد نیز براحتی خیال فرمانروایی را از سر بدر می‌کند و خسرو پرویز، نیز با سرنوشتی مشابه روبروست. و پس از مرگ هرمز، حکومت موقتاً بدست بهرام چوبین می‌افتد و سرانجام خسرو پرویز حکومت را بازپس می‌گیرد.

اما به هر حال، فرهاد نامه نیز، از جنگ و درگیری خالی نیست و برخوردی که بین داماد فرهاد و زرد گبر پیش می‌آید از این دست می‌باشد.

- ۵- در هر دو داستان، فرهاد بعنوان پیکر تراش و کوه کن معرفی می شود.
- ۶- با اندک تفاوتی در روش کار، ساختن جوی شیر در هر دو داستان بدست فرهاد صورت می گیرد.
- ۷- در هر دو اثر، مجالس بزم و میگساری به کرات مشاهده می شود.
- ۸- گلستان، در فرهاد نامه با همان ویژگیهای شیرین در خسرو و شیرین ترسیم گردیده است.
- ۹- در لابلای داستان، هر جا فرصتی پیش بیاید، عارف و نظامی هر دو به ایراد بند و نصیحت^(۳۷) می پردازند.
- ۱۰- در هر یک از داستانها، با دوزن متفاوت روبرو می شویم. مثلاً در فرهادنامه، گلستان، معشوقه ای عفیف و پاکدامن و شیرین، زنی هر جایی است. اما در خسرو و شیرین، شکر اصفهانی، زنی هر جایی است ولی شیرین وفادار و صمیمی و عفیف است و از همان آغاز بجای هوسبازیهای دزدانه بر ازدواج و پیوند رسمی زناشویی تأکید می ورزد و پس از ازدواج با خسرو پرویز، تا آخرین لحظه عمر نسبت به او وفادار می ماند.
- ۱۱- خسرو پرویز، در فرهاد نامه آشکارا و در منظومه نظامی بصورت ضمنی و سرپسته به عنوان فردی هوسباز و شهوتپرست معرفی می شود و نظامی، زیرکانه گناه این داور را به گردن بهرام چوبین می اندازد و این را نشانه بی کفایتی خسرو پرویز می داند.

«... چو آگه گشت بهرام قوی رأی
 که خسرو شد جهان را کار فرمای
 ... بهر کس نامه ای پوشیده بنوشت
 بر ایشان کرد نقش خوب را زشت
 کزین کودک جهانداری نیاید
 پدرکش پادشاهی را نشاید
 بر او یک جرعه می هم رنگ آذر
 گرامی تر ز خون صد برادر
 ببخشد کشوری بر بانگ رودی
 ز ملکی دوستر دارد سرودی
 ز گرمی ره به کار خود نداند
 ز خامی هیچ نیک و بد نداند
 هنوز از عشقبازی گرم داغست
 هنوزش شور شیرین در دماغ است
 ازین شوخ سرافکن بر بتایید
 که چون سر شد سر دیگر نیاید^(۳۸)
 چنین ز ارباب دین دارم روایت
 که خسرو بود شاهی بی کفایت

نخستین کاذر برزین برافروخت به میل آتشین چشم پدر سوخت
 کفایت آنکه بهر قحبه‌ای چند ببرد خویش را از خویش و پیوند
 رود سرگشته در کوه و بیابان گهی در ارمن و گه در صفاهان،^(۳۹)
 ۱۲- شاوور و شاپور فرستادگان خسرو و فرهاد، هر دو آغازگر و طراح اصلی
 قصه عشقند و هر دو نیز از دانش و هنر نقاشی بهره‌ورند.
 ۱۳- مهین بانو در هر دو داستان مدتی فرمانرواست و نقش سرپرستی شیرین را
 به عهده دارد و پس از مرگش نوبت حکومت به شیرین می‌رسد، ضمناً تفاوت‌هایی
 نیز در این زمینه وجود دارد که بعداً اشاره خواهد شد.
 ۱۴- رد پای مکافات عمل در هر دو داستان کاملاً چشمگیر است.
 همانگونه که خسرو با طرح توطئه قتل فرهاد،^(۴۰) خود نیز به سزای عمل
 می‌رسد، فرهاد نیز در داستان عارف اردبیلی با کشتن «گری»^(۴۱) در کوه دیری
 نمی‌پاید که به قتل می‌رسد.

تفاوت‌های دو داستان

۱- همانگونه که پیش از این گفته شد، فرهاد، بعنوان قهرمان اصلی منظومه
 عارف در دو ماجرای کاملاً متفاوت ظاهر می‌شود و در نتیجه کتاب نیز به دو بخش
 تقسیم می‌گردد.
 در بخش اول، سخن از عشق فرهاد و گلستان است و با مرگ گلستان پایان
 می‌پذیرد و در بخش دوم، داستان عشق شیرین و فرهاد می‌باشد و فرهاد از هر دو
 کام می‌گیرد و چندان مشکلی نیز در راه او نیست. اما نظامی، شیرین را بعنوان
 شخصیت مطلوب و قهرمان دوست داشتنی خود می‌پرورد و حتی خسرو با جلال
 و جبروت شاهی تحت الشعاع شیرین قرار دارد.
 نقش زنان دیگر، چون مریم و شکر اصفهانی، در برابر شیرین ناپایدار و گذراست
 و گذشته از مقدمات ضروری منظومه، اصل داستان با پیدایش عشق شیرین آغاز و
 با مرگ شکوهمندان وی پایان می‌پذیرد.
 ۲- از آنجا که منظومه خسرو و شیرین به «ابوطالب طغرل بن ارسلان و اتابک
 شمس الدین ابو جعفر محمد ایلدگز و برادر وی اتابک قزل ارسلان»^(۴۲) تقدیم شده
 است، ندانم کاریها و عیوب خسرو بعنوان سلطان عاشق پیشه و هوسباز در پوشش

صلابت و شکوه شاهانه محو می شود و در هر صورت عنوان شدن، بصورت غیر مستقیم از زبان بهرام چوبین و یا در گله های معشوقانه شیرین مطرح می گردد. و هیچگاه مصلحت اندیشی سیاسی نظامی اجازه خوار داشتن خسرو را نمی دهد، اما عارف، شخصیت خسرو را از زوایای مختلف به نقد می کشد. بعنوان مثال:

چنین ز ارباب دین دارم روایت	که خسرو بود شاهی بی کفایت
نخستین کاذب برزین بر افروخت	به میل آتشین چشم پدر سوخت
نهاد از نو اساس دین زرتشت	پدر را برخلاف دین او کشت
رهی کان رفتنی نبود چه پویم	سخن کان گفتنی نبود چه گویم
ز رسمش باز گویم یا ز عادت	ز قدرش دم زخم یا از سعادت
سعادت آنکه روز داوری را	بـدرد نامه پیغمبری را
ز دینش آنکه خون ریزد پدر را	ز قدرش آنکه زن سازد شکر را (۴۳)
کفایت آنکه بهر قحبه ای چند	ببرد خویش را از خویش و پیوند
رود سرگشته در کوه و بیابان	گهی در ارمن و گه در صفاهان
فرو آید ز تخت از بهر شیرین	بگیرد تخت او بهرام چوبین، (۴۴)

۳- شاوور، در فرهاد نامه، پیک دو جانبه است، یعنی هم از طرف فرهاد به خواستگاری گلستان و شیرین می رود و هم از طرف خسرو، رایزن عشق شیرین است. اما شاپور در منظومه نظامی، همیشه در کنار خسرو قرار دارد و پیک ویژه اوست.

۴- شیرین در منظومه نظامی، اهل عفاف است و مهین بانو نیز دائماً خویشتن داری و پرهیز از هوسبازی بی سرانجام را بدو گوشزد می کند. اما در نگاه عارف، شیرین غرق در کامجویی و لذت طلبی است و به قانونی پایبند نیست.

۵- در منظومه نظامی، فرهاد بی مقدمه، یکباره وارد داستان می شود و در کوتاه مدت دچار توطئه رقیب می گردد و از پای در می آید. فرهاد در این اثر عاشقی پاکباخته است که جان برکف نهاده و بزرگترین سرمایه اش عشق و شیفتگی است، نه مال و مکنبتی دارد و نه پایگاه و قدرتی، حتی اصل و نسب وی نیز در هاله ابهام است. اما عارف اردبیلی فرهاد را بعنوان فرزند فغفور چین معرفی می کند که پس از فوت پدر، حکومت را از چنگش ربوده اند و برخلاف خسرو پرویز که به تحریک

شنیرین برای بازپس گیری حکومت پدر از بهرام چوبین می جنگد، فرهاد سخاوتمندانه از حکومت چشم می پوشد و به عشق می پردازد.

۶- مجالس بزم خسرو و شیرین با سرودها و آهنگهای رامشگرانی چون بارید و نکیسارنگ و بویی شاهانه دارد اما در فرهاد نامه از آنها خبری نیست.

۷- مرگ شیرین در منظومه نظامی بعنوان آخرین صحنه داستان بگونه ای است که به داستان تا حدودی جنبه تراژدیک می بخشد و نقطه اوج غیرت عاشقانه است زیرا شیرین حاضر نیست بعد از قتل خسرو، عشق پاک خود را آلوده هوسهای شیرویه سازد، بنابراین خودکشی بعنوان تنها راه چاره، برگزیده می شود. اما در فرهاد نامه مسموم کردن و کشتن فرهاد، که به انتقام (گری) صورت گرفته است، کمتر هیجانی در خواننده ایجاد نمی کند، در واقع، مرگ با شکوه شیرین و ناکام گذاشتن شیرویه، آخرین شیرینکاری شیرین و نمایانگر پایبندی نظامی به ارزشهای اخلاقی و مطلوب اجتماعی است.

نقد و بررسی سخن عارف

دور از هرگونه جانبداری می توان عارف اردبیلی را وامدار ناسپاس خوان بی دریغ نظامی دانست. زیرا گذشته از سخن معروف «الفضل للمتقدم»، اگر به دیده انصاف بنگریم، خواهیم دید که این وامداری هم در طرح کلی داستان و هم در اشخاص و اجزاء و صحنه ها و فضاهای داستان همان است که نظامی سروده و تفاوت کلی در جابجایی شخصیتهاست. و اگر عارف منظومه خسرو و شیرین را پیش رو نداشت، معلوم نبود چنین اثری را سامان می داد یا نه؟ و اگر چنین می کرد آیا همین روند را دنبال می نمود؟ جالب اینجاست که عارف خود به تناقضی آشکار دچار است. در یک جا می گوید:

مرا نبود به تضمین احتیاجی که از غییم رسد هر دم خراجی
کسی کز ملک جان آید خراجش به چیز کس نباشد احتیاجش (۴۵)

و در جای دیگر تقلید و دنباله روی خود را موجه جلوه می دهد و گوید همچنانکه مفسرین یک آیه را به گونه های مختلف تفسیر می کنند، من نیز همان

داستان نظامی را به گونه‌ای دیگر بیان می‌کنم:

کلام کردگار است و پیمبر	سخن گر راست می‌خواهی سراسر
مفسر می‌کند چندین روایت (۴۶)	کلام ... تفسیر یک آیت
که نبود هیچ شاعر راست گفتار	... چرا آگه نبود آن پیر هشیار
کی آید بی دروغی شاعری راست (۴۷)	چو منظومش مردف یا مقفاست
به گفت او توان با او سخن گفت (۴۸)	ولی چون او دری از راستی سفت

عارف به تناسب شرایط فرهنگی و اجتماعی قرن هشتم و بی بند و باری جامعه و فسادى که به عنوان میراث شوم حمله مغول و تیمور در بین مردم رواج یافته بود، حوادث این داستان را پی می‌گیرد و در مواردی که نظامی بز اساس حیا و عفاف زاهدانه خود جزئیات نهان داشتنی داستان را سرپوش نهاده است، وی بی پرده داد سخن می‌دهد و ناگفتنیهای داستان را هویدا می‌سازد. این رویه چیزی جز تأثیر شرایط اجتماعی و انحطاط اخلاقی جامعه بر ذهن و ضمیر شاعر و یا احیاناً ویژگیهای شخصیتی و فردی نیست، مثلاً، در جایی که شیرین برهنه در چشمه تن می‌شوید و ناگهان خسرو سر می‌رسد، نظامی جلوه‌ای از عفاف و خوشتنداری خسرو را به نمایش می‌گذارد و جوانمردی وی را لجام دار غرائزش می‌انگارد و می‌گوید:

شده خورشید یعنی دل پر آتش	شه از دیدار آن بلور دلکش
چنان چون زر در آمیزد به سیماب	دل خسرو بر آن تابنده مهتاب
به هم در شد گوزن مرغزاری (۴۹)	ولی چون دید کز شیر شکاری
که نبود شیر صید افکن زیونگیر	زیونگیری نکرد آن شیر نخجیر
نظرگاهش دگر جایی طلب کرد (۵۰)	جوانمردی خوش آمد را ادب کرد

اما عارف در این باره می‌گوید:

سوی صید از ره آزره رفتن	چه می‌دید آن زمان در نرم رفتن
نمی‌دانم چرا می‌کرد سستی	بوقت آن که باید کرد چستی
پس از دیدار سر پیچیدن او	عجایب بود شیرین دیدن او
که جوع الکل را سیری نباشد	گذشتن زاهوان سیری نباشد
چنان باشد که شیر نر شکاری	چو عاشق پیشه‌ای بیند نگاری

ز چنگش گر جهد عیب تمام است میر نامش که صد ننگش ز نام است (۵۱)
 آشکارا بر نظامی خورده می‌گیرد که چرا «چنین عیبی ز مردان عیب نشمرد» (۵۲)
 «چگونه شیر از بیشه به خیمه می‌آید و شگفت انگیزتر اینکه خسرو با یک مشت
 شیر را از پای در می‌آورد:

دگر بر جستن پرویز از جای	در آوردن به مشتی شیر از پای
نکرده رام خود آهوی در دام	چگونه کرد شیر شرزه را رام
پسی مرد و سگ تازیش باید	که شیراز بیشه سوی خیمه آید
... برون آمد یکی شیر از نیستان	بیامد در میان بزم مستان
بکشت آن شیر تر خسرو به یک مشت	تامل کن توان موشی چنان کشت (۵۳)

علاوه بر این، با وارد آوردن چند اشکال دیگر در خسرو و شیرین (۵۴) و انگشت نهادن بر موضوعاتی که باز جنبه‌های شهوانی آن را در نظر آورده است، سرانجام ضعف اثر نظامی را اینگونه توجیه می‌کند که:

۱- نظامی در مقام داوری و مقایسه خسرو پرویز و فرهاد، مرعوب شکوه سلطانی خسرو پرویز گردیده است. و در برابر خسرو پرویز، که بر اریکه قدرت تکیه زده است، فرهاد را بعنوان غریبی دور از وطن، به چشم نیاورده است. در حالی که من (عارف) چون خود غریب می‌باشم و در غربت شروان بسر می‌برم، حق این است که جانب فرهاد را نگه دارم:

بخواهم عذر آن پیر کهنسال	بگویم با عزیزان صورت حال
در آن دم کوز خسرو یاد می‌کرد	ضروری کار بر بنیاد می‌کرد
چو شیرین کاری خسرو همی گفت	در ناسفته شیرین همی سفت
نمی‌کرد التفاتی سوی فرهاد	که از شیرین به مردی بستدی داد
که با اقبال خسرو حیف بودی	که فرهاد غریبی را ستودی
چو او دایم وطن در شهر خود کرد	غریبان را به مویی غم نمی‌خورد
من از رنج سفر بیچاره بودم	ز شهر خویشتن آواره بودم
بشروان مانده بودم پای در بند	نه یار و مونس و نه خویش و پیوند
اثر کرده غریبی در دماغم	شده از مغز سر پیه چراغم
دلم بر حالت فرهاد می‌سوخت	چراغم مهر او زانرو بر افروخت (۵۵)

۲- اصولاً، نظامی در زندگی شخصی هیچگاه عاشق پیشه نبوده است بنابراین در تصویر روابط عاشقانه آنگونه که باید، از عهده بر نیامده است بویژه آنکه نظامی مردی حکیم است و عشق و حکمت به هم ناید:

نبرد این عشقبازی پیشه او	بگفتن پی نبرد اندیشه او
... یقین دارم که وقت عشقبازی	نورزیده است این عشق مجازی
هنز آن کو را خرد سازد حکیمی	بود در عاشقی مرد سلیمی (۵۶)
کسی کو را خرد دستور باشد	یقین کز عشقبازی دور باشد
طریق عاشقی زان سان نمودست	که پنداری مگر عاشق نبودست
زیانش داده دل سستی سخن را	بنرمی کرده یکسان مرد و زن را
از آن ناخوش شده وقت خوش عشق	به یکره سردگشته آتش عشق
به گفتن رسم مردی برده از مرد	چو پیران کرده شاهد بازی سرد (۵۷)

اما من (عارف) برخلاف نظامی مردی معنوی است، در بند صورتم و اهل عشق مجازی، بنابراین، حدیث عشق را گرمتر و پرشورتر از نظامی پرورده‌ام:

نه مرد نقشبند معنوی بود	از آن صورت که مرد معنوی بود
... چو ما صورت نگاری پیشه داریم	ز صورت دائماً اندیشه داریم
بدان ای دوست هر صنعت که خواهی	چو استادش نداند کس کمای
کسی داند مزاج دلبر مست	که با ایشان بود پیوسته همدست
من این افسانه را ورزیده بودم	مزاج نازکان را دیده بودم
... کدامین راز را شاید گشادن	کدامین را توانم نظم دادن (۵۸)

با اینکه نظامی، فرهاد را بی مقدمه وارد میدان عشق می‌کند و سراسیمه و بی پروا او را در چنگال عشق شیرین می‌افکند و به رقابت خسرو و او می‌دارد، و طومار زندگی‌اش را نیز بزودی در هم می‌پیچد، اما در همان ابیات مختصر که به عشق فرهاد می‌پردازد از شکوهی برخوردار است که نه تنها در پاکبازی عاشقانه کم از خسرو نیست بلکه خسرو و عشق او را تحت الشعاع صفا و صمیمیت و فداکاری و از جان گذشتگی خود قرار می‌دهد تا جایی که در گذر زمان، سکه عشق بنام فرهاد زده می‌شود و در ضمیر جامعه به عنوان پاسدار عقیف عشق و تندیس وفاداری نقش می‌بندد.

و گویی که محور اصلی داستان، فرهاد و شیرین است نه خسرو و شیرین. ویژگیهای فرهاد در این داستان عبارتند از:

۱- مهارت و چیره دستی در پیکر تراشی، تا جایی که هیچکس یارای مقابله با وی را ندارد.

۲- علاوه بر ظرافت و مهارت هنرمندانه و سرپنجه نیرومند در سخنوری و حاضر جوابی نیز زبانی برنده دارد و حتی در برابر خسرو پرویز هم که قرار می‌گیرد نه تنها از خود ضعفی نشان نمی‌دهد بلکه خسرو را تسلیم منطق نیرومند عشق می‌گرداند. و بی شک می‌توان گفت که مناظره خسرو و فرهاد از زیباترین قطعات این منظومه می‌باشد. (۵۹)

چنانکه پیش ازین گذشت، یکی از انتقادات عارف بر نظامی، در توصیف مجالس عیش و نوش و باده‌گساری است. در این باره، عارف مدعی است که نظامی روحیه‌ای متعبد و زهدگرا دارد و به همین جهت کسی که باده نوشیده و عشق نباخته، نمی‌تواند گزارشگر ماهر عشق و هوس باشد. این سخن نیز مردود است. زیرا در عالم شعر و شاعری چه بسا شاعر دهها و صدها موضوع عینی و ذهنی را نادیده و تجربه ناکرده بتواند با قدرت تخیل و ذهن دور پرداز خود دل انگیزترین صحنه‌ها را بیاراید. و اصولاً ناگفته نماند که پایه شعر بر تخیل است و اگر تخیل بعنوان قویترین عنصر از شعر گرفته شود، شعر به مرغی شکسته بال می‌ماند و تا سطح نظم سقوط می‌کند.

ایراد دیگر عارف درباره پیری نظامی است. وی بر این باور است که نظامی در پیرانه سری توان توصیف عشق جوانی را نداشته و در نتیجه آتش عشق را در جامه احساس و بیانی سرد و بی رمق ترسیم نموده است. در حالی که راز جاودانگی منظومه نظامی در این است که وی عشق را در هوس و میل جنسی گذرا محصور نکرده بلکه آن را در جامه زیبای غفاف و با ژرفای شور انگیز انسانی بیان داشته است و با پیش در آمدی که درباره پدیده عشق در سر داستان آورده است؛ عمق بینش و منش خود را در این باره نشان داده است و با بیانی آشکار، عشق را رکن اساسی آفرینش و محراب فلک و مایه آبادی زمین و مایه خندیدن گل و گریه ابر می‌داند:

فلک را جز عشق حرابی ندارد جهان بی خاک عشق آبی ندارد
 ... جهان عشق است و دیگر رزق سازی همه بازی است الا عشقبازی
 گر اندیشه کنی از راه بینش به عشق است ایستاده آفرینش (۶۰)
 و می گوید برای هنرمندی عشق همین بس که تو را از خودخواهی می رهاند:
 اگر خود عشق هیچ افسون نداند نه از سودای خویشت وارهاند (۶۱)

و این دقیقاً نشان می دهد که ایرانیان خردورز و آزاده و با منش در طول تاریخ پاسدار ارزشهای اصیل اخلاقی بوده و از فساد و بی بند و باری گریزان. و ناگفته نماند که ذوق و پسند عمومی جامعه، بهترین معیار ارزش گذاری آثار هنری و ادبی است و وقتی که مردم آثاری را می پسندند و جاودانگی می بخشند و دهها نمونه مشابه را به دست فراموشی می سپارند نشانگر آن است که مفاهیم و مضامین آن را با اندیشه، باور و ارزشهای اخلاقی مطلوب همگون و سازگار می یابند. به عنوان مثال: مثنوی «ویس و رامین»، فخرالدین اسعد گرگانی علی رغم پیشوایی و استحکام آن از نظر فضا سازی و داستان پردازی نظر به ستیز و ضدیت مضامین آن با احکام اسلامی، از همان آغاز با واکنش جامعه اسلامی روبرو گشت و آنطور که باید مقبول نیفتاد و شاید نظامی نیز در سرودن مثنوی خسرو و شیرین به این نقیصه نظر داشته و به گونه ای در صدد جبران آن در پهنه ادب غنائی بر آمده است.

در قرآن کریم تنها قصه ای که زیور «احسن القصص» (۶۲) یافته، قصه یوسف (ع) است. در این ماجرای پرتب و تاب گوهر گران سنگ انسانی متعالی و برگزیده در کوره سودای عشق آبداده می شود و با اینکه تالیه پرتگاه هوس کشانده می شود «برهان رب» (۶۳) را می بیند و روی بر می تابد. در این داستان، نبرد شور آفرین پرهیزکاری و هوس دلهره انگیز در زیباترین صحنه آرای به تصویر کشیده شده است. و سرانجام، پارسایی یوسف بر خواهش دل چیره می شود و از او قهرمان جاودانه می سازد.

انتقاد عارف بر ماجرای شیر کشتن خسرو پرویز

عارف با اشاره به شیر کشتن خسرو در منظومه نظامی، به جنبه های غیر واقعی و اغراق گونه داستان خرده می گیرد. در حالی که اگر شعر فارسی را از این زاویه بنگریم

ناچار باید بر بیشتر اشعار شعرا خط بطلان بکشیم زیرا اغراق از صنایع شعری است و همه شعرا بی کم و کاست از آن بهره برده‌اند و حتی خود عارف نیز از آن بی نصیب نمانده است. در فرهاد نامه، پس از اینکه خسرو دلباخته شیرین می‌گردد، برای دلجوئی از مریم و پیشگیری از خشم وی و خطرات احتمالی و بخاطر اهمیت سیاسی وجود مریم، بعد از آن همه پیک و پیام برای شیرین و شیدایی و دلدادگی، داوطلبانه شیرین را به فرهاد وا می‌گذارد و خود براحتی از صحنه کنار می‌رود. هر چند عارف سعی دارد این امر شگفت را از دید سیاسی توجیه نماید و خشم مریم را موجب دست کشیدن سپاهیان قیصر روم (پدر مریم) از کمک به خسرو و نهایتاً نزلت حکومت خسرو وانمود کند، اما در کنار ظاهر عقلانی این ادعا، ابیاتی در کتاب به چشم می‌خورد که سستی این دلیل را هویدا می‌کند زیرا عارف در توصیف عشق خسرو پرویز می‌گوید:

شه شهوت‌پرست چست و چالاک	ز عشق او نشسته بر سر خاک
چه می‌گویی بپچیدی عنان زو	نجستی کام خود را در نهان زو
... به اندک شهوتی ماها که داریم	وزیشان خویش را کمتر شماریم
ز شهوت گز بزرگی سر بر آرد	کرا مهلت دهد تا سر بخارد (۶۴)

علاوه بر این، آنچنان رعب خسرو در دل همگان جای دارد که حتی شیرین، با اینکه معشوقه وی است و نیز از سرزمینی دیگر می‌باشد باز هم از خشم خسرو در امان نیست. مثلاً در جایی می‌گوید:

پربرخ قصه پرویز می‌گفت	سخن در پرده رنگ آمیز می‌گفت
به یاران گفت می‌ترسم که ناگاه	شود از حال ما پرویز آگاه
کند خونین رخ گلگون ما را	به تیغ کین بریزد خون ما را (۶۵)

شیرین نظامی در اوج شکوه و صلابت و طنازی و غرور ترسیم می‌شود و حتی خسرو در برابرش زانو می‌زند و ناز و تکبر شیرین را خریدار است و شیرین در نهایت زیرکی و ظرافت معشوقانه خسرو را به باد سرزنش می‌گیرد و او را هوسباز و بی وفا و دمدمی مزاج معرفی می‌کند.

فراز و نشیبهای منظومه نظامی و قهر و آشتیهای عاشق و معشوق ورد و بدل کردن پیامها و پیکها اجازه یکنواختی به داستان نمی‌دهد و خواننده را با جذابیت

صحنه‌های مختلف به دنبال خود می‌کشاند ولی در فرهاد نامه سیر وقایع با آرامشی خاص و طبیعی دنبال می‌شود و در آن از دلهره و اضطراب و فراز و فرود و گره خوردگی که ویژگی عمده داستان و قصه‌گویی است خبری نیست و از سوز و گدازها و شور و نشاط و شادی و اندوه هیجان برانگیز خالی است.

از نظر کاربرد صنایع لفظی و معنوی و تصویرگرایی و زیباسازی سخن، می‌توان گفت که اغلب ابیات خسرو و شیرین گذشته از اینکه تار و پود داستان را تشکیل می‌دهند خود نیز بتنهایی، زیبایی و هنرمندی شاعرانه را به کمال دارند، برخلاف فرهاد نامه که با داشتن روانی و سادگی سخن، در بیشتر موارد تا حد نظم تنزل می‌یابد و دور از هنرنمایی شاعرانه و تصویرگریها و فضاسازیهای لازم، تنها، نقل روایی داستان به چشم می‌خورد.

البته ناگفته نماند که یکی از استدلالهای قابل تحسین عارف اردبیلی، در ساختن جوی شیر توسط فرهاد می‌باشد. عارف معترض است که کندن جوی شیر از چراگاه گوسفندان تا قصر شیرین که نظامی بدان پرداخته است معقول بنظر نمی‌رسد و در این باره راه حل مطلوبی می‌یابد و می‌گوید: فرهاد جویی را کنده است که در آن آب جریان دارد و مشکهای شیر را برای جلوگیری از فاسد شدن، در جوی شیر به حرکت در می‌آورند تا به قصر شیرین برسد و این توجیه لطیف تر و معقول تر بنظر می‌رسد.

نظامی را بگو از من که ای پیر	بکار مرد کن مردانه تدبیر
عزیزی در میان کوه و غاری	چنان کاری کند بی مزد کاری
چو زد نقشی چنین فرهاد بر آب	اساس تو نهاد از شیر در آب
برای شیر کوچک خیکها ساخت	ز شیرش کرد پر بر آب انداخت
روان بودی دو سه کس در پی خیک	چه در روز و چه در شبهای تاریک
که تا در آب اگر خیکی بماند	یکی آن را ز جای خود براند
نکردی ترش در آب آفتابش	بسوی حیوض می آورد آبش
نه گرما طعم شیر از شیر می برد	نه اسب و گاو از خر زهره می برد
کسی گر گفت در جو شیر می رفت	مکن باور بدین تدبیر می رفت
نشاید راست کردن این به تقریر	که در جویی چنان گردد روان شیر

ز شیر اندیشه کن یک رودخانه که گردد در چنان جویی روانه
 نشاید ریخت در جو آنهمه شیر که سوی حوض آید شام و شبگیر (۶۶)
 عارف، فغفور چین را که در کشور خود صاحب قدرت و شوکت و تخت و تاج
 بود، از زبان شاوور به قدری دون پایه معرفی می‌کند که تا حد یک نقاش تنزل
 می‌یابد:

به سرور گفت این برنا چین است نژاد او ز ترکستان زمین است
 به چین در مثل این نقاش کس نیست به نقاشی بدین سان فاش کس نیست
 پدر بودش به چین نقاش چالاک که بر آب روان زد نقش افلاک (۶۷)
 هر چند نقاشی از هنرهای دیرینه چینیان است و در ادب فارسی نیز همیشه از
 آن یاد شده است اما پدر فرهاد پیش از اینکه یک نقاش باشد، فرمانرواست و حتی
 برای نشان دادن موقعیت ممتاز فرهاد اشاره به این موضوع خالی از لطف نبود.

یادداشتها:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- خسرو و شیرین نظامی - به تصحیح وحید دستگردی - انتشارات مؤسسه
 مطبوعاتی علمی - تهران - ۱۳۶۳.
- ۳- فرهاد نامه - عارف اردبیلی - به تصحیح دکتر عبد الرضا آذر - انتشارات
 بنیاد فرهنگ ایران - تهران - ۱۳۵۵.

پاورقی‌ها:

- ۱- درباره شرح حال عارف اردبیلی رجوع شود به مقدمه «فرهاد نامه» به تصحیح دکتر
 عبد الرضا آذر - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - ۱۳۵۵.
- ۲- فرهاد نامه، ص ۱۹۵.
- ۳- فرهاد نامه، ص ۱۱.
- ۴- فرهاد نامه، ص ۱۵.
- ۵- همان کتاب، ص ۱۷.
- ۶- همان کتاب، ص ۱۷.
- ۷- همان کتاب، ص ۱۶.
- ۸- همان کتاب، ص ۱۷-۱۸.

- ۹- فرهاد نامه ص ۱۸.
- ۱۰- همان کتاب ص ۲۰.
- ۱۱- همان کتاب ص ۲۱.
- ۱۲- همان کتاب ص ۲۲.
- ۱۳- همان کتاب ص ۲۲-۲۳.
- ۱۴- همان کتاب ص ۲۳.
- ۱۵- همان کتاب ص ۲۵.
- ۱۶- همان کتاب، ص ۳۴.
- ۱۷- همان کتاب، ص ۳۷.
- ۱۸- فرهاد نامه، ص ۳۷.
- ۱۹- همان کتاب، ص ۴۱.
- ۲۰- همان کتاب، ص ۴۵.
- ۲۱- همان کتاب، ص ۴۵.
- ۲۲- همان کتاب، ص ۵۶.
- ۲۳- همان کتاب، ص ۶۸.
- ۲۴- همان کتاب، ص ۶۸.
- ۲۵- همان کتاب.
- ۲۶- همان کتاب، ص ۱۱۵.
- ۲۷- همان کتاب، ص ۱۷۵-۱۷۶.
- ۲۸- همان، ص ۱۸۳.
- ۲۹- همان کتاب، ص ۱۸۵.
- ۳۰- همان کتاب، ص ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸.
- ۳۱ و ۳۲ و ۳۳- همان کتاب، ص ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸.
- ۳۴- مرا نبود به تضمین احتیاجی
کسی کز ملک جان آید خراجش
- ۳۵- اگر هشیار می گشتی و گر مست
- ۳۶- دلا زنههار دلها را میازار
مکن خاطر تراشی راز حد بیش
- چو بر کنج قناعت دست داری
- ۳۷- خسرو و شیرین ص ۱۱۳.
- که از غییم رسد هر دم خراجی
بچیز کس نباشد احتیاجش
(فرهادنامه ص)
- کتابی داشتی پیوسته در دست
(فرهادنامه ص)
- که آزارد ترا چرخ ستمکار
که روزی کرده خود آیدت پیش
(فرهاد نامه ص ۱۹۷)
- چه باید با خیال تاج کاری
(همان کتاب ص ۱۰۴)

- ۳۸- فرهاد نامه ص ۱۴۷.
- ۳۹- خسرو و شیرین ص ۲۵۵.
- ۴۰- فرهاد نامه ص ۱۹۵.
- ۴۱- خسرو و شیرین ص ۱۵-۲۹.
- ۴۲- شکر اصفهانی، همان زنی است که خسرو پرویز برای برانگیختن خشم شیرین بدو عشق می‌ورزد. ر.ک. خسرو و شیرین ص ۲۷۷-۲۸۹.
- ۴۳- فرهاد نامه - ص ۱۴۷.
- ۴۴- فرهاد نامه ص ۱۹۵.
- ۴۵- فرهاد نامه، ص ۱۲۶.
- ۴۶- همان کتاب، ص ۱۳۲.
- ۴۷- فرهاد نامه، ص ۱۳۲.
- ۴۸- خسرو و شیرین ص ۸۱-۸۲.
- ۴۹- خسرو و شیرین ص ۸۱.
- ۵۰ و ۵۱- فرهاد نامه، ص ۱۳۲.
- ۵۲- فرهاد نامه، ص ۱۳۳ - ضمناً درباره شیر کشتن خسرو و پرویز، نظامی چنین گوید:
- | | |
|--------------------------------|------------------------------|
| برآمد تند شیری بیشه پرورد | که از دنبال می‌زد بر هواگرد |
| چو بد مستان به لشکرگه در افتاد | و زو لشکر به یکدیگر در افتاد |
| فراز آمد به گرد بارگه تنگ | به تندی کرد سوی خسرو آهنگ |
| شه از مستی شتاب آورد بر شیر | به یکتا پیرهن بی درع و شمشیر |
| کمانکش کرد مستی تا بناگوش | چنان بر شیر زد کز شیر شد هوش |
- خسرو و شیرین ص ۱۲۸
- ۵۳- ر.ک. فرهاد نامه ص ۱۳۲-۱۳۷.
- ۵۴ و ۵۵- فرهاد نامه ص ۱۳۷-۱۳۸.
- ۵۶- فرهاد نامه ص ۱۳۸-۱۳۹.
- ۵۷- فرهاد نامه ص ۱۳۸-۱۳۹.
- ۵۸- خسرو و شیرین ص ۲۳۴.
- ۵۹ و ۶۰- خسرو و شیرین، ص ۳۳-۳۴.
- ۶۱- «نحن نقص عليك احسن القصص»، سورة يوسف آية ۲.
- ۶۲- سورة يوسف آية ۲۴.
- ۶۳- فرهاد نامه، ص ۱۳۴.
- ۶۴- همان کتاب، ص ۱۶۸.
- ۶۵- فرهاد نامه، ص ۱۷۰.
- ۶۶- فرهاد نامه، ص ۳۴-۳۵.